

واقع‌گرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیدجلال دهقانی فیروزآبادی^۱

چکیده: این مقاله درصدد کاربست نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. هدف، بررسی و نشان دادن امکان به کارگیری واقع‌گرایی نوکلاسیک به‌عنوان چارچوب مفهومی برای تبیین سیاست خارجی ایران می‌باشد. از این‌رو، سؤال اصلی آن است که آیا امکان کاربست نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک به‌عنوان چارچوب نظری برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؟ به سخن دیگر، آیا نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک از قدرت تبیین‌انگیزه‌ها، اهداف، تصمیم‌ها و رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است؟ پاسخ آن است که در مقایسه با واقع‌گرایی کلاسیک و نوواقع‌گرایی، واقع‌گرایی نوکلاسیک را می‌توان به‌عنوان چارچوب نظری مناسب‌تر برای تحلیل سیاست خارجی ایران به کار بست؛ چون به‌طور نسبی از قدرت تبیین‌انگیزه‌ها، اهداف، فرآیند تصمیم‌گیری و رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است. این نظریه با تلفیق دو سطح داخلی و سیستمیک امکان بیشتری برای تبیین تأثیرگذاری متغیرهای مختلف بر سیاست خارجی ایران فراهم می‌نماید که در این مقاله به تفصیل بیان می‌گردد. با وجود این، باید توجه داشت که این نظریه نیز مانند سایر نظریه‌های موجود قابلیت و توان کافی برای تحلیل کلیه ابعاد و کلیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را ندارد.

واژگان کلیدی: واقع‌گرایی، سیاست خارجی، تصمیم‌گیری، آنارشی، جمهوری اسلامی ایران.

۱. دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

نظریه‌های مختلفی برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به کار بسته شده است. این فعالیت فکری معلول دو عامل و تلاش نظری است. نخست، این کار بست، حاصل تلاش بعضی از تحلیل‌گران برای آزمون نظریه‌های روابط بین‌الملل بر پایه مطالعه موردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است. هدف این دسته از آثار، بیش از تحلیل سیاست خارجی ایران، آزمودن قدرت تبیین نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است. گروه دوم، بر عکس، به منظور تحلیل و تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نظریه‌های گوناگونی را به عنوان چارچوب نظری و مفهومی خود به کار بسته اند.

بی‌تردید، چارچوب نظری غالب در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پارادایم واقع‌گرایی بوده است. به‌ویژه، بسیاری از تحلیل‌ها و مطالعات سیاست خارجی ایران بر مبنای دو نظریه واقع‌گرایی و نواقعی‌گرایی سامان و سازمان یافته است. اما این دو نظریه به واسطه ماهیت تقلیل‌گرای خود در تحلیل سیاست خارجی کشورها، از جمله جمهوری اسلامی ایران، دچار کاستی و نارسایی‌اند. واقع‌گرایی از آن جهت که تنها منابع سیاست خارجی را به متغیرهای سطح واحد فرو می‌کاهد و به اجبارها و الزامات نظام بین‌الملل چندان اهمیت نمی‌دهد؛ نواقعی‌گرایی از آن رو که صرفاً براساس منطق جبرگرایی خود همه چیز را به ساختار نظام بین‌الملل تقلیل می‌دهد و ارزش علی برای ویژگی‌ها و خصوصیات ملی کشورها قائل نمی‌شود. از این‌رو، واقع‌گرایی نوکلاسیک در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی ارائه شده است تا این نقیصه‌ها و نارسایی‌های واقع‌گرایی و نو واقع‌گرایی را مرتفع سازد.

این مقاله درصدد کار بست نظریه واقع‌گرایی نو کلاسیک برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. هدف، بررسی و نشان دادن امکان به کارگیری واقع‌گرایی نوکلاسیک به عنوان چارچوب مفهومی برای تبیین سیاست خارجی ایران می‌باشد. از این‌رو، سؤال اصلی آن است که آیا امکان کار بست نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک به عنوان چارچوب نظری برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؟ به سخن دیگر آیا نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک از قدرت تبیین انگیزه‌ها، اهداف، تصمیم‌ها و رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است؟ پاسخ موقت آن است که واقع‌گرایی نوکلاسیک را می‌توان به عنوان چارچوب نظری برای تحلیل سیاست خارجی ایران به کار بست. چون، در مقایسه با واقع‌گرایی کلاسیک و نو واقع‌گرایی، از قدرت تبیین انگیزه‌ها، اهداف، فرایند تصمیم‌گیری و رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است. با وجود این، باید

توجه داشت که این نظریه نیز مانند سایر نظریه‌های موجود قابلیت و توان کافی برای تحلیل کلیه ابعاد و کلیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را ندارد. مدعای مقاله در دو بخش کلی به بحث و بررسی گذاشته می‌شود. در بخش نخست، اصول، مفروضه‌ها و مفاهیم کلی نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک به طور خلاصه توضیح داده می‌شود. در دومین قسمت، چگونگی کاربست نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را و می‌کاویم. به گونه‌ای که ابعاد چهارگانه الگو و فرایند تصمیم‌گیری، منافع و اهداف ملی، منابع و عوامل تعیین‌کننده و رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در چارچوب واقع‌گرایی نوکلاسیک تبیین می‌گردد. البته هدف، تبیین مصداقی عملکرد سیاست خارجی ایران در این چهار حوزه نیست، بلکه منظور ارائه چارچوب مفهومی نشأت گرفته از واقع‌گرایی نوکلاسیک برای تحلیل این ابعاد مختلف است. همچنین، هدف این مقاله، ارائه یک نظریه تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در کنار سایر نظریه‌ها نیست.

۱. واقع‌گرایی نوکلاسیک

واقع‌گرایی نوکلاسیک تلفیقی از واقع‌گرایی کلاسیک و نوواقع‌گرایی است. این نظریه در واکنش به ضد تقلیل‌گرایی بیش از اندازه نو واقع‌گرایی ارائه شد. چون نو واقع‌گرایی یک نظریه سیاست بین‌الملل است که تنها به تبیین نتایج بین‌المللی ناشی از کنش و واکنش کشورها می‌پردازد. کشورها به‌مثابه جعبه‌های سیاهی هستند که عوامل داخلی اعم از فردی و اجتماعی نقش و تأثیری در رفتار و سیاست خارجی آن‌ها ایفا نمی‌کند. نو واقع‌گرایی به تبیین و تحلیل رفتار کشورهای منفرد نپرداخته و آن را به نظریه سیاست خارجی و می‌گذارد (Waltz, 1979, 1992). از این‌رو، واقع‌گرایی نوکلاسیک مفروضه‌های نو واقع‌گرایی را رد نمی‌کند بلکه درصدد اصلاح آنهاست تا رفتار و سیاست خارجی کشورهای منفرد و مشخص را تبیین نماید. به گونه‌ای که با تأکید بر تعامل نظام بین‌الملل و پویای کشورهای تلاش می‌کند تا راهبردهای کلان کشورهای منفرد در قبال الگوهای تکرارشونده نتایج بین‌المللی را توضیح دهد.

واقع‌گرایی نوکلاسیک عناصر و مفروضه‌هایی از واقع‌گرایی کلاسیک و نوواقع‌گرایی را درهم می‌آمیزد. به گونه‌ای که هر دو دسته از متغیرهای سیستمیک و سطح واحد را ترکیب می‌کند تا سیاست خارجی کشورهای مشخص و معین را تحلیل نماید. از یک سو، همچون نو واقع‌گرایی، تأثیر و اهمیت آنارشی بر رفتار کشورها را می‌پذیرد و با این مفروض آغاز می‌کند که نظام بین‌الملل آنارشیک گزینه‌ها و انتخاب‌های سیاست خارجی آن‌ها را محدود و مقید می‌سازد. یعنی اولویت و تقدم علی

در عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی، با متغیرهای مستقل سیستمیک است. به‌گونه‌ای که اهداف، آمال و مفاد سیاست خارجی کشورها بیش و پیش از هر چیز از قدرت مادی نسبی آن‌ها نشأت می‌گیرد. اما، از سوی دیگر، مانند واقع‌گرایی کلاسیک، تأثیر ویژگی‌های کشورهای و متغیرهای سطح واحد، البته فراتر از ذات ناقص و معیوب انسان، بر رفتار آن‌ها را مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهد. پس تأثیر مقدرات و امکانات قدرت بر سیاست خارجی پیچیده و غیرمستقیم است. زیرا، فشارها و محدودیت‌های سیستمیک از طریق متغیرهای سطح واحد میانجی مانند ادراکات و برداشت‌های تصمیم‌گیرندگان و ساختار دولت بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. از این‌رو، فهم رابطه بین توزیع قدرت نسبی و سیاست خارجی مستلزم بررسی هر دو بافت و بستر داخلی و بین‌المللی است که سیاست خارجی در چارچوب آن تدوین و اجرا می‌شود. لذا باید بررسی کرد چگونه توزیع قدرت در نظام بین‌الملل به همراه انگیزه‌ها و برداشت‌های داخلی کشورها از این نظام به سیاست خارجی آن‌ها شکل می‌دهد (Rose , 1998 : 144-145).

۱-۱. تلفیق سطوح فردی، ملی و بین‌المللی

بنابراین، واقع‌گرایی نو کلاسیک به بررسی نقش کانونی و محوری دولت پرداخته و تلاش می‌کند تا توضیح دهد چگونه و تحت چه شرایطی خصوصیات داخلی کشورها بین برآوردهای تصمیم‌گیرندگان آن‌ها از تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی و سیاست خارجی آن‌ها قرار گرفته و به آن شکل می‌دهد. پس هدف اصلاح نظریه نواقع‌گرایی از طریق افزودن متغیرهای میانجی داخلی بین انگیزه‌ها و محرک‌های سیستمیک و تصمیم‌های سیاست خارجی است. چون، ساختار نظام بین‌الملل به معنای چگونگی توزیع قدرت و سطح تهدیدهای خارجی به تنهایی نمی‌تواند سیاست خارجی و رفتار آن را تبیین کند. بلکه ترکیبی از محدودیت‌ها و فرصت‌های بین‌المللی، سطح و میزان تهدیدهای خارجی و فرصت‌ها و محدودیت‌های داخلی رفتار سیاست خارجی را تبیین می‌کند. به گونه‌ای که تلقی و تعریف از تشبیت و تغییر توزیع قدرت و تهدیدها و شرایط خارجی نقش تعیین‌کننده‌ای در تعیین واکنش کشورها به آن‌ها دارد (Taliaferro, et al., 2009:1-2).

واقع‌گرایی نو کلاسیک نیز مانند نو واقع‌گرایی پی‌گیری قدرت توسط کشورها را ناشی از انگیزه و احساس نیاز آنان برای تأمین امنیت در نظام بین‌الملل آنارشیک و خود یار می‌داند. از این‌رو، قدرت به مثابه ابزاری برای تأمین امنیت بوده و در واقع خود هدف نیست. نواقع‌گرایی تنها یک متغیر مستقل یعنی قطبیت و یک متغیر وابسته

یعنی نتایج بین‌المللی را مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهد؛ اما واقع‌گرایی نوکلاسیک، متغیرهای مستقل در دو سطح واحد و سیستمیک را برای تبیین نتایج بین‌المللی و سیاست خارجی کشورهای منفرد به کار می‌گیرد. نو واقع‌گرایی بر تأثیر کلی و عام محدودیت‌ها و انگیزه‌های سیستمیک بر رفتار همه کشورها و رفتار نظام بین‌الملل به عنوان کل واحد تأکید می‌کند. یک نظریه سیستمیک متصلب محض، همان‌گونه که والتر می‌گوید می‌تواند به ما بگوید که نظام‌های با ساختار متفاوت چه الزامات و امکاناتی را ایجاد می‌کنند، اما نمی‌تواند عیناً به ما بگوید واحدهای یک سیستم چگونه و به چه میزان مؤثری به این فشارها، امکانات و فرصت‌ها واکنش نشان خواهند داد (Waltz, 1979: 73). در حالی که واقع‌گرایان نو کلاسیک تأکید می‌کنند که چگونه این محدودیت‌ها و انگیزه‌های عام با شرایط منحصر به فرد کشورهای منفرد ترکیب می‌شود تا آنان را به اتخاذ سیاست خارجی خاص و معینی هدایت کند.

بر این اساس، در حالی که واقع‌گرایی نو کلاسیک بر مفروضه‌های نو واقع‌گرایی در مورد آنارشی استوار است اما صراحتاً این ادعا و استدلال را رد می‌کند که به جز متغیرهای سیستمیک نباید برای تحلیل سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی متغیرهای سطوح دیگر را به کار بست. چون به نظر واقع‌گرایان نوکلاسیک، تحلیل سیاست خارجی باید در برگرفته عوامل سیستمیک، داخلی و فردی باشد و تأثیر هر یک از این عوامل بر ابعاد مختلف سیاست خارجی را تبیین نماید (Taliaferro, 2000/01: 4). به عبارت دیگر، همان‌گونه که رز می‌گوید: "واقع‌گرایی نوکلاسیک آشکارا هر دو دسته از متغیرهای داخلی و خارجی را شامل می‌شود... قائلین به آن استدلال می‌کنند که دامنه و هدف سیاست خارجی یک کشور بیش و پیش از همه از جایگاه آن در نظام بین‌الملل و به‌طور دقیق‌تر مقدرات و توانایی‌های قدرت مادی نسبی آن ناشی می‌شود. {اما} تأثیر یک چنین توانایی‌های قدرت بر سیاست خارجی غیرمستقیم و پیچیده است؛ چون فشارهای سیستمیک باید از طریق متغیرهای میانجی در سطح واحد ترجمه و تبدیل شود" (Rose, 1998: 146).

۲-۱. نقش میانجی دولت و جامعه در سیاست خارجی

واقع‌گرایی نوکلاسیک به عنوان یک نظریه سیاست خارجی تأثیرگذاری قدرت نسبی دولت در نظام بین‌الملل (به عنوان متغیر مستقل) از طریق ساختار دولت و ادراکات، برداشت‌ها و برآوردهای تصمیم‌گیرندگان از قدرت نسبی کشور (به عنوان متغیر میانجی) بر سیاست خارجی و رفتار و راهبرد کشورها در نظام بین‌الملل (به عنوان متغیر وابسته) را تحلیل می‌کند. به‌ویژه این نظریه درصدد است تا توضیح دهد، چگونه،

چرا و تحت چه شرایطی ویژگی‌های داخلی کشورها توانایی و قابلیت استخراج و بسیج منابع نهادهای سیاسی - نظامی، نفوذ و تأثیر بازیگران اجتماعی داخلی و گروه‌های ذی‌نفع، سطح و میزان خودمختاری دولت از جامعه و سطح و انسجام نخبگی یا اجتماعی، بین برآورد تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی از تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی و سیاست‌هایی که آن‌ها تعریف و تعقیب می‌کنند مداخله و میانجی‌گری می‌کند.

از این‌رو، یک کمر بند انتقالی^۱ میان انگیزه‌ها و محرک‌ها و محدودیت‌های سیستمیک و سیاست خارجی کشورها قرار می‌گیرد. به طوری که متغیرهای سیستمیک، آنا‌رشی بین‌المللی، توزیع قدرت نسبی و عدم اطمینان و قطعیت ناشی از آن، محرک‌ها و الزاماتی را برای کشورها ایجاد می‌کند تا برای تأمین امنیت تلاش نمایند. ولی آنا‌رشی یک شرایط و وضعیت آسان‌گیر است تا یک متغیر علی متصلب و مستقل. آنا‌رشی به کشورها محدوده و آزادی عمل قابل ملاحظه‌ای می‌دهد تا راهبرد کلان امنیتی خود را تعریف کنند؛ توزیع قدرت صرفاً علل و عوامل تعیین‌کننده راهبرد کلان را فراهم می‌سازد. اما محاسبه و ادراکات تصمیم‌گیرندگان پاسخ و واکنش لازم به تحولات محیطی و قدرت را تعیین می‌نماید. افزون بر این، تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی همواره درگیر یک بازی دو سطحی هستند. از یک سو باید به محیط خارجی واکنش نشان دهند، ولی از دیگر سو باید به استخراج و بسیج منابع در داخل کشور مبادرت ورزند (Taliaferro, et al., 2009: 5-6).

بنابراین، ویژگی‌ها و خصوصیات کشورها و تصمیم‌گیرندگان آن‌ها و دیدگاه کشورها به چگونگی استفاده از قدرت، میانجی محدودیت‌ها و قیدوبندهای ساختاری و رفتار سیاست خارجی قرار می‌گیرد. لذا، در تحلیل سیاست خارجی ویژگی‌ها و خصوصیات داخلی کشورها مانند توانایی سیاست‌گذاران در استخراج منابع برای تعقیب و تأمین اهداف سیاست خارجی باید مورد بررسی قرار گیرد (Elman, 2007: 16). زیرا، همان‌طور که شولر استدلال می‌کند "کشورها تا اندازه‌ای در اثر ساختارها و شرایط سیاسی خاص داخلی‌شان، تغییر و تحولات محیط خارجی را ارزیابی کرده و خود را با آن انطباق می‌دهند. به‌طور خاص، فرآیندهای سیاسی پیچیده داخلی به صورت کمر بندهای انتقالی عمل می‌کنند که داده‌های سیاسی را در واکنش به متغیرها و نیروهای خارجی (عموماً تغییرات در قدرت نسبی) کانالیزه، میانجی‌گری و جهت‌دهی می‌کنند. از این‌رو، کشورها اغلب به‌گونه متفاوتی به فشارها و فرصت‌های سیستمیک

مشابه واکنش نشان می‌دهند. این واکنش‌ها نیز ممکن است کمتر به وسیله عوامل و متغیرهای سیستمیک برانگیخته شود تا متغیرهای داخلی". به‌گونه‌ای که کشورها در واکنش به تهدیدات خارجی ممکن است در اثر شرایط خاص داخلی مانند تشتت نخبگان و گروه‌های اجتماعی پراکنده نتوانند به موازنه‌سازی درون‌گرا و برون‌گرای مؤثر و کارآمد دست بزنند.

بنابراین، واقع‌گرایی نوکلاسیک به تبیین نقش میانجی و مداخله‌گر دولت در سیاست خارجی می‌پردازد. به‌گونه‌ای که راه‌ها و سازوکارهای مختلفی را توضیح می‌دهد که از طریق آن دولت به معنای یک دستگاه مرکزی یا نهادهای حکومتی، به ارزیابی تهدیدها و فرصت‌های ناشی از نظام بین‌الملل آنارشیک پرداخته و سیاست خارجی خاص را در قبال آن تدوین و اجرا می‌کند. البته باید توجه داشت که تلقی و تعریف واقع‌گرایی نوکلاسیک از دولت با مفهوم آن در نظریه‌های لیبرال و سازهانگاری متفاوت است. زیرا، مهم‌ترین ویژگی ماهوی دولت حق انحصاری به‌کارگیری زور در یک سرزمین و قلمرو خاص است.

همچنین، مفهومی از بالا به پایین از دولت ارائه می‌شود؛ بدین معنا که در نهایت، عوامل سیستمیک محرک و انگیزه رفتار سیاست خارجی است. بدین‌منظور دولت‌ها در یک قوه مجریه و مجریان امنیتی ملی متشکل از رئیس حکومت، وزرا و مقامات رسمی تعیین می‌یابند که وظیفه سیاست‌گذاری امنیتی و سیاست خارجی را بر عهده دارند. این مجریان در حد فاصل و میان نظام بین‌الملل و دولت قرار می‌گیرند. از این‌رو، برخلاف لیبرالیسم و مارکسیسم، دولت صرفاً به صورت مرکز جمع‌آوری تقاضاها و مطالبات گروه‌های ذی‌نفع اجتماعی مختلف یا طبقات اجتماعی تلقی و تعریف نمی‌شود، بلکه تصمیم‌گیرندگان منافع ملی را تعریف کرده و سیاست خارجی را براساس برآوردشان از قدرت نسبی و منافع سایر کشورها مدیریت و هدایت می‌کنند؛ اما، با وجود این، رهبران همواره در معرض محدودیت‌های داخلی قرار دارند (Taliaferro, et al., 2009: 25-26).

به‌طورکلی، واقع‌گرایی نوکلاسیک، رابطه بین دولت و سیاست خارجی را بر پایه سه دسته از متغیرها تجزیه و تحلیل می‌کند. ارزیابی و برآورد تهدیدها و فرصت‌های ناشی از نظام بین‌الملل آنارشیک. در این محور، اولاً، چگونگی برآورد و ارزیابی تهدیدها و فرصت‌ها از سوی کشورها یا به عبارت دقیق‌تر تصمیم‌گیرندگان و نهادهای اصلی که از طرف آن‌ها اقدام می‌کنند بررسی می‌شود؛ ثانیاً، بازیگران تعیین‌کننده و اصلی در درون دولت که تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی را ارزیابی و برآورد می‌کنند شناسایی می‌گردند؛ ثالثاً، چگونگی حل‌وفصل اختلافات درون کشورها در مورد ماهیت تهدیدهای

بین‌المللی و راه‌حل‌های مناسب و مقتضی برای مقابله با آن‌ها توضیح داده می‌شود. انطباق راهبردی که بر مبنای پنج موضوع کلیدی تعیین می‌گردد: تصمیم‌گیرنده اصلی کیست و چگونه به تهدیدهای بین‌المللی پاسخ می‌دهد؛ یا بازیگران داخلی تا چه اندازه می‌توانند با دولت چانه‌زنی کرده و بر سیاست خارجی در عرصه‌ها و صحنه‌های مختلف دولت تأثیر بگذارند؛ این که بازیگران داخلی محتوا و مفاد سیاست خارجی را تعیین می‌کنند یا صرفاً سبک و شیوه آن را تعیین می‌نمایند؛ این که کدام یک از بازیگران داخلی بیشترین تأثیر را بر سیاست خارجی دارند و تحت چه شرایطی؛ سرانجام رهبران و تصمیم‌گیرندگان برای پاسخ‌گویی به تهدیدات و فرصت‌های بین‌المللی به چه چانه‌زنی‌هایی با بازیگران داخلی نیاز دارند. استخراج و بسیج منابع داخلی و اجرای سیاست‌ها که بر اساس سه موضوع توضیح داده می‌شود: دولت‌ها چگونه منابع لازم برای تعقیب و تأمین گزینه‌ها و سیاست‌های اتخاذ شده خود را بسیج می‌کنند؛ بازیگران داخلی تا چه اندازه قدرت دارند تا سد راه دولت برای بسیج منابع در شرایط و عرصه‌های مختلف شوند؛ عامل تعیین‌کننده بازیگر موفق در چانه‌زنی گروه‌های اجتماعی با دولت کدام است (Taliaferro, et al., 2009: 31).

۲. کاربرد واقع‌گرایی نو کلاسیک برای تحلیل سیاست خارجی ایران

از آنچه گذشت آشکار گردید که واقع‌گرایی نو کلاسیک، یک نظریه سیاست خارجی است. از این‌رو، امکان کاربرد این نظریه برای تحلیل ابعاد چهارگانه الگو و فرآیند تصمیم‌گیری، منافع و اهداف ملی، منابع و عوامل تعیین‌کننده و رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد.

۲-۱. الگو و فرآیند تصمیم‌گیری

الگوی تصمیم‌گیری در واقع‌گرایی نو کلاسیک، به عنوان یک نظریه واقع‌گرا، در چارچوب عام مدل کنشگر عاقل و منطقی نتیجه‌قرار می‌گیرد. اما با این حال، عقلانیت در این نظریه به آن معناست که کشورها در پیگیری قدرت نسبی یا امنیت خود سیاست‌های هدفمندی را اتخاذ و اجرا می‌کنند. از این‌رو، از منظر واقع‌گرایان نو کلاسیک این مفروض با آنچه که غالباً مفروض عقلانیت واقع‌گرایانه خوانده می‌شود یکسان نیست. چون این مفروض بدان معنا نیست که کشورها یا رهبران آن‌ها بر طبق اصول موضوعه نظریه منفعت شخصی مورد انتظار یا حتی عقلانیت محدود عمل می‌کنند. چون کشورها در محیطی ذاتاً نامعلوم و نامطمئنی زندگی می‌کنند که قابل پیش‌بینی نیست. کشورها، از جمله جمهوری اسلامی ایران، تلاش می‌کنند به تغییر و تحولات توزیع قدرت

بین‌المللی واکنش نشان دهند؛ ولی این امر به معنای بهینه‌سازی یا بیشینه‌سازی رفتار و مطلوبیت نیست (4: Taliaferro, 2000/01). اما، با این حال، این مفروض بیش از آن که ناقض عقلانیت ابزاری حاکم بر دولت و تصمیم‌گیرندگان آن باشد، حاکی از عدم امکان عملی کامل آن در سیاست خارجی است. چون میانجی‌گری ادراکات تصمیم‌گیرندگان و متغیرهای داخلی، رفتار عقلانی در سیاست خارجی را محدود و مقید می‌سازد.

این الگوی کنش‌گر و منطق اقدام، متضمن و مستلزم فرآیند تصمیم‌گیری خاصی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. وظیفه و مسئولیت سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری سیاست خارجی برعهده رهبران و تصمیم‌گیرندگان رسمی دولت در سطح ملی است. با توجه به دسترسی این تصمیم‌گیرندگان به اطلاعات دست اول امنیتی و سیاسی، آنان قادرند تا محدودیت‌های سیستمیک را درک و منافع ملی را استنباط و استخراج نمایند. رهبران جمهوری اسلامی منافع ملی را تعریف کرده و سیاست خارجی را بر مبنای برآوردشان از قدرت نسبی و منافع ملی سایر کشورها تدوین و اجرا می‌کنند. اما تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی همواره با محدودیت‌ها و قیدوبندهای داخلی مواجهند.

جمهوری اسلامی ایران مانند سایر کشورها، لزوماً و همواره به صورت کنش‌گر یک‌پارچه عمل نمی‌کند. چون طبق واقع‌گرایی نوکلاسیک، اگرچه دولت از جامعه تفکیک و متمایز می‌شود ولی این دو کاملاً از یکدیگر مستقل نیستند. این امر بدان معناست که بازیگران فرو ملی در تدوین و تصمیم‌گیری سیاست خارجی بی‌ربط و بی‌تأثیر نبوده و تعریف و فصل‌بندی منافع ملی بدون مجادله و بحث و مناظره صورت نمی‌گیرد. به‌گونه‌ای که برآورد و ارزیابی تهدید، انطباق راهبردی و اجرای سیاست خارجی متضمن چانه‌زنی و بده و بستان بین دولت با سایر بازیگران در درون جامعه است. اجماع نخبگان یا اختلاف آنان در مورد ماهیت و درجه تهدیدهای بین‌المللی، شکاف‌های داخلی در دستگاه رهبری، انسجام اجتماعی و آسیب‌پذیری نظام در برابر تهدیدهای داخلی بر توانایی دولت در پاسخ‌گویی و واکنش به فشارها و اجبارهای سیستمیک تأثیر می‌گذارد.

محدودیت‌های آزادی عمل تصمیم‌گیرندگان در حوزه‌ها و شرایط مختلف بر چگونگی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. به‌گونه‌ای که تصمیم‌ها و کنش‌های سیاست خارجی حاصل هماهنگی یا کشمکش جامعه و دولت است. دولت‌هایی که از آزادی عمل کمتری برخوردارند غالباً برای بسیج کنشگران سیاسی و اجتماعی جهت تصویب و اجرای سیاست خارجی باید به ائتلاف‌سازی دست بزنند. البته، میزان آزادی عمل و خودمختاری دولت از جامعه و نقش کنشگران فرو ملی در سیاست

خارجی در طول زمان متفاوت است. این تنوع و تفاوت نیز بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی در قبال فشارها و اجبارهای بین‌المللی تأثیرگذار است. گروه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی بر سر چگونگی تخصیص منابع به اعضای خود و این که چه نهادها و افرادی توانایی و مشروعیت تصمیم‌گیری در سیاست خارجی دارند با هم رقابت می‌کنند. از این‌رو، رقابت گروه‌های فرو ملی بر سر منافع حاصل از سیاست خارجی همکاری‌جویانه یا خصومت‌آمیز یا توسعه روابط با بعضی از کشورها بر فرآیند تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. همچنین، اختلاف‌های ایدئولوژیک و انگاره‌ای گروه‌ها و جناح‌های مختلف سیاسی نیز بر فرآیند تصمیم‌گیری سیاست خارجی تأثیرگذار است (Buchta, 2000).

۲-۲. منافع و اهداف ملی

بر مبنای واقع‌گرایی نوکلاسیک، مانند نواقع‌گرایی، مهم‌ترین منفعت و هدف در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأمین و تضمین بقا و امنیت در نظام بین‌الملل آنارشیک و خودیار است. بقا و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران نیز بر حسب آزادی عمل یا استقلال سیاسی و گسترش نفوذ آن تعریف می‌گردد. از این‌رو، هدف تأمین بقا و امنیت در نظام بین‌الملل غیرمتمرکز ایجاب می‌کند تا جمهوری اسلامی ایران نیز یک سیاست خارجی منفعت محور بر پایه پیگیری منافع ملی خود تدوین و اجرا نماید. آنارشی، خودیاری و عدم اطمینان، جمهوری اسلامی ایران را بر آن می‌دارد تا درصدد کسب قدرت برای تأمین امنیت خود بر آید. با این حال، اگرچه امنیت اولویت اول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است ولی تنها هدف آن به شمار نمی‌رود. به عبارت دیگر، امنیت و بقا قدر متیقن منافع ملی جمهوری اسلامی ایران است که در سیاست خارجی تعقیب می‌شود نه حد نهایی آن. لذا، جمهوری اسلامی ایران در صورت امکان و توانایی لازم، تلاش می‌کند از قدرتش برای شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای و جهانی مطلوب استفاده نماید. یعنی جمهوری اسلامی ایران علاوه بر منافع امنیتی دارای منافع معطوف به نظم منطقه‌ای و جهانی نیز می‌باشد. همچنین منافع و اهداف غیرامنیتی مانند توسعه و رفاه اقتصادی نیز در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پیگیری می‌شود. اگرچه این منافع و اهداف مشروط و موقوف به تأمین و تضمین بقا و امنیت است.

فراتر از این، در چارچوب نظریه "موازنه منافع"^۱ شولر (Schweller,) (1998 , 1996 , 1994, 1993)، کشورها ممکن است باتوجه به انگیزه ترس و حرص و میزانی از این دو، اهداف سیاست خارجی خود را تعریف و تعقیب نمایند. به طوری که کشورها، از جمله جمهوری اسلامی ایران، به صورت عقلانی سیاست خارجی خود را بر مبنای آمیزه‌ای از قدرت و منافع تدوین و اجرا می‌کنند. از این‌رو، جمهوری اسلامی ایران ممکن است، در قالب سیاست خارجی حفظ وضع و نظم موجود، هدف بیشینه سازی امنیت را پی‌گیری کند، یا در چارچوب سیاست خارجی تجدیدنظر طلب هدفش بیشینه‌سازی قدرت باشد. در نتیجه، جمهوری اسلامی ممکن است نه تنها برای موازنه‌سازی در مقابل از دست‌دادن قدرت و تحمل ضرر، بلکه همچنین برای کسب سود و منفعت به اتحاد و ائتلاف‌سازی دست بزند.

بنابراین، از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک، همانند نو واقع‌گرایی، فوری‌ترین اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بیشینه‌سازی آزادی عمل و نفوذ در نظام بین‌الملل خود یار است. اما، برخلاف نو واقع‌گرایی، در صورت تعارض و تزام استقلال‌طلبی و بسط نفوذ، اولویت با گسترش نفوذ ملی است. زیرا، به نظر واقع‌گرایان نوکلاسیک (Schewller, 1996) کشورها، همواره و در همه حال بر پایه بدترین سناریو و حالت^۲ تصمیم‌گیری نمی‌کنند که مستلزم اولویت بخشیدن به استقلال بر نفوذ باشد. بلکه به جای تصمیم‌گیری بر پایه امکان^۳ تهدیدهای امنیتی بر مبنای احتمال^۴ آن‌ها برای امنیت ملی خود به اتخاذ تصمیم می‌پردازند. احتمال تهدیدهای امنیتی نیز در شرایط مختلف و بسته به عوامل گوناگون، متفاوت می‌باشد.

از این‌رو، در موارد و شرایطی که احتمال تهدید نسبت به امنیت ملی کم است، تصمیم‌گیری عقلانی ایجاب می‌کند که جمهوری اسلامی ایران نفوذ را بر استقلال اولویت بخشد. برای نمونه، جمهوری اسلامی ایران، ممکن است برای گسترش نفوذ خود از طریق تأثیرگذاری بر سیاست‌های امنیتی کشورهای عضو NPT در دو صورت از استقلال عمل خود مبنی بر ادامه فعالیت هسته‌ای خود تجدیدنظر کند: اول، تهدید امنیتی عمده بالفعل علیه امنیت ملی آن وجود نداشته باشد؛ دوم، دستاوردهای گسترش نفوذ ناشی از واگذاری جزئی از استقلال و آزادی عمل، قابل‌ملاحظه و حائز

-
1. Balance of Interests
 2. Worst- Case Scenario
 3. Possibility
 4. Probability

اهمیت باشد. بر این اساس، مهم‌ترین هدف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بیشینه‌سازی نفوذ خواهد بود.

۲-۳. منابع و عوامل تعیین‌کننده

در چارچوب واقع‌گرایی نوکلاسیک، برای تبیین منابع و عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید دو دسته از متغیرهای مستقل و میانجی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. منبع اصلی (به عنوان متغیر مستقل) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نظام بین‌الملل آنارشیک و ویژگی‌های مقوم آن است. یعنی موقعیت نسبی قدرت ایران، توزیع نسبی مقدرات و توانایی‌های بین‌کشورها و روندهای قدرت در نظام بین‌الملل عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی جمهوری اسلامی هستند. آنارشی به معنای فقدان اقتدار و حکومت مرکزی در نظام بین‌الملل و سایر متغیرهای سیستمیک انگیزه و محرک اصلی برای تأمین امنیت در سیاست خارجی ایران را ایجاد می‌کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۱۴-۱۱۲). توزیع قدرت در نظام بین‌الملل که برحسب تعداد قطب‌های قدرت یا قطبیت تعریف می‌شود عامل تعیین‌کننده سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌باشد. از این‌رو، در شکل‌دهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اولویت و تقدم علی با متغیرهای مستقل سیستمیک به ویژه توزیع قدرت نسبی در نظام بین‌الملل آنارشیک است که باید مورد توجه قرار داد.

با این حال، براساس واقع‌گرایی نوکلاسیک، توزیع و جریان‌های قدرت نسبی علل و انگیزه‌های کلی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را فراهم می‌سازد، ولی رفتار مشخص و معین آن را ایجاد نمی‌کند. آنارشی و توزیع نسبی قدرت در سطح نظام بین‌الملل محدوده و علل و عوامل لازم برای تعریف و تعیین راهبردهای کلان سیاست خارجی ایران را فراهم می‌سازد. به‌گونه‌ای که نظام بین‌الملل و ساختار آنارشیک آن باعث جامعه‌پذیری جمهوری اسلامی ایران می‌شود تا به‌طور مقتضی و مناسب به محدودیت‌ها و الزامات آن واکنش نشان دهد. اما این عامل به تنهایی نمی‌تواند انتخاب‌ها و گزینه‌های سیاسی کوتاه مدت در سیاست خارجی ایران را توضیح دهد. چون تأثیرگذاری عوامل سیستمیک و موقعیت نسبی قدرت ایران به‌طور غیرمستقیم و با واسطه بر سیاست خارجی آن تأثیر می‌گذارد. به طوری که اجبارها و الزامات سیستمیک از طریق متغیرهای میانجی مانند ساختار دولت جمهوری اسلامی ایران، ماهیت جامعه و برداشتها و ادراکات تصمیم‌گیرندگان آن به سیاست خارجی آن شکل می‌دهد. برآوردهای نخبگان و ادراکات و برداشتهای آنان از قدرت نسبی و محدودیت‌های داخلی به عنوان متغیرهای میانجی بین فشارها و الزامات بین‌المللی و سیاست خارجی

ایران قرار می‌گیرد. قدرت نسبی علل و عواملی را تشکیل می‌دهد که تعیین می‌کند جمهوری اسلامی یا کسانی که از طرف آن تصمیم می‌گیرند چگونه منافع ملی را تعریف کرده و اهداف خاصی را تعقیب نمایند. اما نظام بین‌الملل چگونگی واکنش جمهوری اسلامی ایران تحت شرایط قدرت نسبی را دیکته نمی‌کند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴: ۶۵ - ۶۴). با این وجود باید توجه داشت که متغیرها و عوامل داخلی علت رفتار سیاست خارجی و تعریف‌کننده منافع ملی جمهوری اسلامی ایران نیستند بلکه شیوه و سبک آن را تعیین می‌نمایند.

بنابراین، در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، متغیرهای میانجی را نیز باید مورد بررسی قرار داد. این امر به معنای تبیین نقش میانجی دولت، جامعه و ادراکات و برداشت‌های تصمیم‌گیرندگان در شکل‌دهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی است. عوامل و عناصری مانند ماهیت و ساختار نظام جمهوری اسلامی، توانایی و قابلیت استخراج و بسیج منابع توسط نهادهای سیاسی - نظامی، نفوذ و تأثیر کنش‌گران مدنی^۱ داخلی و گروه‌های ذی‌نفع، سطح و میزان استقلال دولت از جامعه، و سطح انسجام نخبگان دولتی و غیر دولتی از جمله مهم‌ترین متغیرهای میانجی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی هستند.

برداشت‌ها و ادراکات رهبران و تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی به دو طریق بر سیاست خارجی آن تأثیر می‌گذارد. اول، توزیع نسبی مقدرات و ساختار قدرت از طریق برداشت‌های رهبران بر رفتار جمهوری اسلامی تأثیر می‌گذارد. تصمیم‌گیرندگان اصلی سیاست خارجی همواره برآوردها و ارجحیت‌های سیاستی را در واکنش به اطلاعات مربوط به مقدرات و توانایی‌های نسبی روزآمد نمی‌کنند. آنان اغلب براساس قیاس‌های تاریخی و سایر عوامل شناختی اطلاعات وارده را پردازش کرده و گزینه‌های سیاستی را برمی‌گزینند. نظام‌های باور، تصاویر از دشمنان، سمت‌گیری‌های شناختی، پرهیز از خسارت و میزان خطرپذیری نقش تعیین‌کننده‌ای در جمع‌آوری اطلاعات و تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایفا می‌کند.

دوم، برداشت‌های رهبران و تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی ایران نقش مهمی در چگونگی واکنش آن به ساختار ظریف قدرت ایفا می‌کند (سجادپور، ۱۳۸۰: ۵۳-۵۰). برداشت‌های رهبران از توانایی‌ها و مقدرات مادی نیز بر سیاست خارجی ایران تأثیر می‌گذارد. به ویژه برداشت و برآورد رهبران از موازنه دفاع - تهاجم و موازنه منافع، سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای نمونه، برداشت جمهوری اسلامی

ایران پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی مبنی بر شکل‌گیری نظام چندقطبی حول چین، روسیه و آمریکا، باعث گرایش آن به سوی روسیه و چین برای موازنه‌سازی شد. در حالی که توزیع واقعی قدرت بیش از آن که چند قطبی باشد یک‌قطبی بود. همچنین، تلقی و برداشت دولت نهم و دهم از موقعیت نسبی قدرت ایران و ماهیت نظام بین‌الملل باعث اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی مبنی بر نقش‌آفرینی جهانی و مقابله با آمریکا شده است (Haji-Yousefi, 2010).

سیاست داخلی متغیر واسطه‌ای و میانجی دیگری است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به چند طریق تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. آزادی عمل دولت در برابر جامعه مدنی، ائتلاف‌سازی، سیاست سازمانی و دیوان‌سالاری و رابطه بخش نظامی و غیرنظامی می‌تواند توانایی رهبران ملی در بسیج منافع ملی را محدود سازد. سیاست داخلی به ویژه نقش مؤثری در سیاست‌ها و اهداف برنامه‌ریزی شده میان و بلندمدت دارد. چون قدرت دولت به معنای حکومت مرکزی برابر با قدرت و منابع جامعه مدنی نیست. لذا، قدرت سیاسی ملی جمهوری اسلامی ایران عبارت است از توانایی رهبران آن در بسیج منابع مادی و انسانی برای حمایت از اهداف سیاست خارجی دولت. از این‌رو، حکومتی که قادر به بسیج کامل و لازم منابع ملی برای پشتیبانی از سیاست خارجی خود نباشد نمی‌تواند به‌طور مقتضی و مناسب به اجبارها و الزامات نظام بین‌الملل پاسخ دهد. بر این اساس، دشمنی مشترک شوروی و جمهوری اسلامی با آمریکا در دوران جنگ سرد باعث اتحاد و ائتلاف ایران و شوروی بر ضد آمریکا نشد (Deepa, 1998; Hunter, 1995). پس پایگاه قدرت اجتماعی دولت بر رفتار سیاست خارجی آن تأثیر می‌گذارد. ترکیب ایدئولوژی اسلام، ملت‌گرایی اسلامی و توان نهادها و دیوان‌سالاری‌های دولتی نیز نقش اساسی در توانایی بسیج منابع ملی برای تعقیب و تأمین اهداف سیاست خارجی دارد.

رقابت‌های حزبی و جناحی نیز به شدت سیاست خارجی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. به طوری که هر یک از احزاب و جناح‌های سیاسی تلاش می‌کند تا از مسائل و موضوعات سیاست خارجی برای تقویت و تثبیت منافع داخلی خود سود ببرد (Buchta, 2000). اختلاف بین نخبگان، تصمیم‌گیرندگان و دیوان‌سالاری‌های مختلف در فرآیند سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری سیاست خارجی نیز بر چگونگی پاسخ ایران به فرصت‌ها و چالش‌های بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. بعضی از کنش‌گران داخلی که از قدرت و تو بر خوردارند نیز نقش مؤثری در سیاست خارجی کشور ایفا می‌نمایند. کنش‌گران و تو کننده، بازیگرانی هستند که از قدرت و نفوذ مستقیم و غیرمستقیم کافی برای تعیین قوه مجریه از طریق صندوق‌های رأی یا رأی عدم اعتماد در مجلس و جلوگیری

از تحقق اهداف برنامه‌ریزی شده آن و تعریف منافع ملی برخوردارند. تأثیرگذاری این کنشگران به‌ویژه در زمان تزلزل قدرت قوه مجریه و فقدان آزادی عمل مجریان افزایش می‌یابد.

۴-۲. رفتار سیاست خارجی

در چارچوب واقع‌گرایی نوکلاسیک، برخلاف نو واقع‌گرایی تدافعی و تهاجمی، جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با الزامات و اجبارهای سیستمیک، همواره الگوی رفتاری مشابه سایر کشورها مبنی بر موازنه‌سازی یا بیشینه‌سازی قدرت و امنیت را اتخاذ نمی‌کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۲۱۷-۲۱۲؛ برزگر، ۱۳۸۸: ۱۲۸-۱۲۵). چون باتوجه به نقش میانجی دولت، برداشتها و ادراکات تصمیم‌گیرندگان اصلی و جامعه در شکل‌دهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از یک‌سو و تصمیم‌گیری بر پایه آمیزه‌ای از قدرت و منافع ملی از سوی دیگر، رفتار سیاست خارجی در شرایط مختلف داخلی و بین‌المللی متفاوت خواهد بود. از این‌رو، الگوی رفتاری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بسته به ساختار و قدرت دولت، شرایط سیاست داخلی و بین‌المللی بین موازنه قوا، موازنه منافع و گسترش نفوذ منطقه‌ای در نوسان می‌باشد.

بر این اساس، بسیاری از رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر موازنه‌سازی درون‌گرا و برون‌گرا جهت مقابله با تهدیدهای خارجی و تأمین و تضمین امنیت بوده است. سیاست خارجی جمهوری اسلامی برای نزدیکی با چین و روسیه در دوره پس از فرو پاشی شوروی و پس از ۱۱ سپتامبر را می‌توان در قالب موازنه‌سازی برون‌گرا تحلیل کرد (Chubin, 1998: 248؛ حاجی یوسفی، ۱۳۸۴: ۶۵). تلاش جمهوری اسلامی برای افزایش و ارتقای نقش منطقه‌ای خود در اثر تحولات عراق، افغانستان و لبنان نیز نمونه‌ای از سیاست گسترش نفوذ منطقه‌ای است. این تحولات فرصت‌هایی هستند که در اثر تغییر در توزیع نسبی قدرت در سطح منطقه خاورمیانه برای جمهوری اسلامی ایران فراهم شده است. با وجود این، در بعضی از موارد نیز جمهوری اسلامی ایران در اثر تأثیرگذاری توأمان ایدئولوژی، ادراکات تصمیم‌گیرندگان و شرایط داخلی، رفتار موازنه‌ساز مورد انتظار از خود بروز نداده است. عدم ائتلاف و اتحاد ایران با شوروی برای مقابله با آمریکا در دوران دفاع مقدس نمونه بارز این رفتار است. همچنین ممکن است در اثر اختلاف‌نظر نخبگان، تصمیم‌گیرندگان، گروه‌های اجتماعی و

جناح‌های سیاسی نیز جمهوری اسلامی رفتاری "کمتر از موازنه"^۱ داشته باشد. رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران دولت موقت و ابتدای دفاع مقدس را می‌توان نمونه‌ای از این رفتار در قبال رژیم بعث عراق قلمداد کرد.

افزون بر این، برخی از رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را نیز در قالب الگوی موازنه منافع می‌توان تحلیل کرد. بعضی از انگیزه‌های رفتاری سیاست خارجی ایران بیش از بیشینه‌سازی امنیت و قدرت، تلاش برای بیشینه‌سازی نفوذ و منفعت بوده است. به‌گونه‌ای که جمهوری اسلامی ایران بر مبنای برآورد و ارزیابی میزان احتمال بدترین سناریو در عملی‌شدن تهدید و مقایسه دستاوردهای کوتاه‌مدت با منافع درازمدت نظامی و اقتصادی دست به تصمیم‌گیری و اقدام می‌زند. سیاست جمهوری اسلامی ایران برای توسعه و تقویت سازمان همکاری اقتصادی اکو، عضویت در سازمان اوپک و مجمع کشورهای صادرکننده گاز را می‌توان مصادیق الگوی رفتاری مبتنی بر موازنه منافع تلقی کرد. چون انگیزه رفتاری ایران بیش از تلاش برای جلوگیری از دست دادن قدرت و امنیت، کسب سود و منفعت بیشتر بوده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۴۳۹-۴۳۸؛ Rubinstein, 1995)

نتیجه‌گیری

واقع‌گرایی نوکلاسیک در مقایسه با واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی از مزیت‌های نسبی به عنوان چارچوب نظری برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است. اولاً، با تلفیق دو سطح داخلی و سیستمیک، امکان بیشتری برای تبیین تأثیرگذاری توأمان متغیرهای فردی، نقشی، دیوان‌سالارانه، سازمانی، حکومتی، اجتماعی و خارجی بر سیاست خارجی ایران فراهم می‌سازد. ثانیاً، تنوع و تفاوت رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در طول زمان یا حوزه‌های موضوعی مشابه در چارچوب واقع‌گرایی نوکلاسیک امکان‌پذیر می‌گردد. ثالثاً، تأثیرگذاری متقابل سیاست داخلی و سیاست خارجی نیز بر مبنای اصول و مفروضه‌های واقع‌گرایی نوکلاسیک ممکن و میسر می‌شود. رابعاً، رفتارهای مشابه و یکسان جمهوری اسلامی ایران در نظام‌های بین‌الملل متفاوت دوقطبی و یک‌قطبی از یک سو و رفتارهای متفاوت آن در نظام بین‌الملل یا ساختار واحد، مثلاً تک‌قطبی، را نیز می‌توان در قالب واقع‌گرایی نوکلاسیک تحلیل و تبیین کرد. خامساً، امکان تبیین و توضیح تأثیرگذاری توأمان و همزمان متغیرها و عوامل غیرمادی و انگاره‌ای مانند ملت‌گرایی، ایدئولوژی،

1. Under balance

گفتمان و هویت و عناصر مادی قدرت نظامی و اقتصادی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز در چارچوب واقع‌گرایی نوکلاسیک وجود دارد.

با این حال، واقع‌گرایی نوکلاسیک نیز از محدودیت‌های نظری و عملی خاص خود در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران رنج می‌برد. اول، آنچه که عملاً از آن می‌آموزد خلط می‌کند. دوم، برای توضیح و تحلیل واکنش‌های جمهوری اسلامی ایران به الزامات و اجبارهای نظام بین‌الملل بیش از اندازه بر آسیب‌شناسی عوامل داخلی و فردی تأکید و تمرکز می‌کند. سوم، اولویت و اهمیت علی متغیرهای داخلی و بین‌المللی در شکل‌دهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به خوبی از هم تفکیک و تبیین نشده است. به گونه‌ای که بعضی از مواقع بر اهمیت و اولویت علی متغیرهای سطح واحد و داخلی تأکید می‌شود؛ ولی در مواقع و شرایط دیگر، نقش علی متغیرهای سیستمیک برجسته می‌گردد؛ زمانی دیگر اهمیت و اولویت ادراکات و برداشت‌های رهبران و تصمیم‌گیرندگان اصلی در سیاست خارجی از متغیرهای مادی و قدرت نسبی بیشتر است؛ زمان دیگر، متغیرهای مادی به تنهایی قادر به تبیین رفتار سیاست خارجی ایران بوده و کفایت می‌کنند. چهارم، واقع‌گرایی نوکلاسیک به نوعی در پذیرش مفروض کنش‌گر عاقل به عنوان یک مفروض واقع‌گرایی در تحلیل سیاست خارجی کشورها، از جمله ایران، دچار شک و تردید است. پنجم، به رغم تلاش برای اجتناب از تقلیل‌گرایی، ولی در نهایت، واقع‌گرایی نوکلاسیک برای تحلیل سیاست خارجی گریزی از آن ندارد. چون عوامل سطح واحد و داخلی در این نظریه کارکرد و خاصیت علی دارند. ششم، مانند دیگر انواع واقع‌گرایی، بیش از اندازه بر ماهیت مادی قدرت تأکید و تمرکز کرده و نقش عناصر غیرمادی قدرت را دست کم می‌گیرد.

منابع

۱. برزگر، کیهان، سیاست خارجی ایران از منظر رئالیسم تهاجمی و تدافعی، فصلنامه روابط خارجی، سال اول، شماره اول، (بهار ۱۳۸۸).
۲. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۴)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۲۰۰۱-۱۹۹۲)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، سیاست امنیتی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره اول، (بهار ۱۳۸۹).
۴. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت.
۵. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، سیاست خارجی رهایی‌بخش: نظریه انتقادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی، سال ۲۲، (تابستان ۱۳۸۷).
۶. رضانی، روح‌الله (۱۳۸۰)، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۷. سجادی‌پور، سیدمحمدکاظم (۱۳۸۳)، چارچوب‌های مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. سجادی‌پور، سیدمحمدکاظم (۱۳۸۰)، سیاست خارجی ایران: چند گفتار در عرصه‌های نظری و عملی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۹. سجادی‌پور، سید محمدکاظم، نظریه روابط بین‌الملل و مطالعه سیاست خارجی ایران: چارچوبی برای تحقیق، فصلنامه سیاست خارجی، سال نهم، شماره ۱، (بهار ۱۳۷۴).
۱۰. ملکی، عباس، فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران، راهبرد، شماره ۳۷، (بهار ۱۳۸۲).
۱۱. هیل، کریستوفر (۱۳۸۷)، ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه: علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

12. Ben-Itzhak, Steven (2011), Realism and Neorealism, in John T. Ishiyama and Marijke Breuning, eds., 21st Century Political Science: A Reference Handbook, Los Angeles: Sage.

13. Buchta, W. (2000), Who Rules Iran: The Structure of Power in the Islamic Republic, Washington, DC: Washington Institute for Near East Policy.

14. Chubin, Shahrām (1998), Iran, in Y. Sayigh and A. Shalaim, eds., the Cold War and the Middle East, Oxford: Clarendon Press

15. Deepa, M. (1998), Foreign Policy and Identity Politics: Realists versus Culturalist Lessons, International Studies, 35 (3).

16. Elman, Colin (2007), Realism, in Martin Griffiths, ed. International Relations Theory for the Twenty First Century, London: Routledge.

17. Haji-Yousefi, Amir M. (2010), *Iran's Foreign Policy During Ahmadinejad: From Confrontation to Accommodation*.
18. Hunter, Shireen (1995), *Soviet-Iranian Relations in the Post-Revolutionary Period*, in R.K. Ramazani, ed., *Iran's Revolution: The Search for Consensus*, Blooming and Indianapolis. Indiana University Press.
19. Ishiyama and Marijke Breuning, eds. (2008), *21st Century Political Science: A Reference Handbook*, Los Angeles: Sage.
20. Kesgin, Baris (2011), *Foreign Policy Analysis*, in John T. Lobell, Steven E., Pipsman, Norrin M., and Taliaferro, Jeffrey W., eds.
21. Lobell, Steven E., Pipsman, Norrin M., and Taliaferro, Jeffrey W., eds. (2009), *Neoclassical Realism, The State, and Foreign Policy*, Cambridge: Cambridge University Press.
22. Mearsheimer, John J. (2001), *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: Norton.
23. Mearsheimer, John J. (2009), *Reckless States and Realism*, *International Relations*, 23 (2).
24. Rittberger, Volker (2004), *Approaches to the Study of Foreign Policy Derived from International Relations Theories*, Tubingen: University of Tubingen, Center for International Relations.
25. Rose, Gideon (1998), *Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy*, *World Politics*, 51 (1).
26. Rubinstein, A. and M. Smolosky, eds. (1995), *the Regional Power Rivalries in the New Eurasia: Russia, Turkey and Iran*, New York: ME. Sgarp, Armonk.
27. Schwaller, Randall L. (2003), *Progressiveness of Neoclassical Realism*, in Colin Elman and M. F. Elman, eds., *Progress in International Relations Theory*, Cambridge: MIT Press.
28. Schweller, Randall L. (1996), *Neorealism's Status quo bias: What Security Dilemma?* *Security Studies*, 5 (3).
29. Schweller, Randall L. (1994), *Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back in*, *International Security*, 19 (1).
30. Schweller, Randall L. (1998), *Deadly Imbalances: Tripolarity and Hitler's Strategy of World Conquest*, New York: Columbia University Press.
31. Schweller, Randall L. (1993), *Tripolarity and the Second World War*, *International Studies Quarterly*, 37 (1).
32. Snyder, Glenn H. (2002), *Mearsheimer's World- Offensive Realism and the Struggle for Security*, *International Security*, 27 (1), Summer.
33. Taliaferro, Jeffrey W. (2000 -01), *Security Seeking Under Anarchy : Defensive Realism Revisited*, *International Security*, 25 (3), Winter.
34. Taliaferro, Jeffrey, Steven Lobell and Norrin Pipsman (2009), *Introduction: Neoclassical Realism, the State and Foreign Policy*, in Lobell et al.
35. Walt, Stephen (2002), *The Enduring Relevance of the Realist Tradition*, in I. Katznelson and H. V. Milner, eds., *Political Science : State of the Discipline*, New York: Norton.
36. Waltz, Kenneth H. (1979), *Theory of International Politics*, New York: Random House.

37. Waltz, Kenneth (1992), Realist Thought and Neorealist Theory, in R.L.Rothstein and W.T.R. Fox, eds., the Evolution of Theory in International Relations, Columbia: University of South Carolina Press.
38. Waltz, Kenneth (1986), Reflections on Theory of International Politics: A Response to My Critics, in Robert Keohane, ed., Neorealism and its Critics, New York: Columbia University Press.